

## بخش چهل و چهارم چند روز در شهرستانک

بیست روزی که در شهرستانک بودیم بسیار دلچسب و متنوع بود. ابتدا تصمیم داشتم فقط چند روزی را در کنار دکتر هی‌به‌نت خان در اردو باشم اما چون فشار هوای گرم هنوز زیاد بود و فصل مناسب برای سفر به مشهد نرسیده بود تمام مدت اردو را در کنار او بودم. زمان به سرعت گذشت. روزهای خود را با نوشتن، نقاشی کردن و فرا گرفتن زبان فارسی سپری کرده و گاهی هم نامه‌ها و مدارک صدراعظم را از زبان انگلیسی ترجمه می‌کردم. بعضی مواقع در کار ترجمه مدارک مطالعات تحقیقاتی اعتمادالسلطنه درباره تاریخ ایران باستان به زبان انگلیسی به او کمک کرده و در جمع‌آوری و طبقه‌بندی آنها او را یاری می‌نمودم. بعد از ظهر روزهای گرم در عوض خواب و استراحت به بازی تخته‌نرد مشغول می‌شدیم. ساعات پیش از شام را اکثراً در چادر اعتمادالسلطنه بودیم. او همیشه با بوفه کوچکی از غذاهای روسی که در رکاب شاه در سفر به روسیه آموخته بود، از ما پذیرائی می‌کرد.

روز ۱۵ ماه اوت دکتر هی‌به‌نت خان هجدهمین سالروز ازدواج خود را با دادن شام مطبوعی جشن گرفت. در این جشن، اعتمادالسلطنه، دکتر فووریه و دکتر بکمز هم شرکت داشتند. انواع و اقسام غذاها طبخ شده بود. من هم منوی غذا را تهیه کرده و آن را با عکسی از دکتر هنگام گرفتن ماهی قزل‌آلا که با تمام بدن خود کوشش می‌کرد، تزئین نمودم. روز بعد، شاهزاده نایب‌السلطنه برای دیدار کوتاهی به اردو آمد و ما برای دیدن وی به چادر او رفتیم. او هم در چادر بزرگی زندگی می‌کرد و دور تا دور آن را با پارچه قرمز رنگی پرده گرفته بودند. شاهزاده به روی تختی نشسته و از یک فروشنده دوره گرد اشیاء کوچکی خریداری می‌کرد. از روی اونفورم خود ردای طلاکاری شده با بندپوستی به تن داشت. مانند همیشه با هیجان و دوستانه سخن می‌گفت.

در تمام مدت اقامت ما در شهرستانک فشار هوای گرم بسیار زیاد بود. گرم‌ترین دما ساعت یک و نیم روز ۱۴ ماه اوت بود که دماسنج ۳۱ درجه را ثبت کرد. دمای روزها حدود ساعت ۲ و نیم بعد از ظهر به ۲۹ تا ۳۰ درجه می‌رسید. حداقل دمای شب حدود ۱۰ درجه بود. بسیار عجیب بود که دمای هوا در شهرستانک چند درجه بیشتر از زرگنده باشد

در حالیکه زرگنده ۸۰۰ متر پائین‌تر از شهرستانک واقع شده است. به ویژه که دره شهرستانک برای جذب بادهای سرد که شب‌ها در امتداد رودخانه دره از کوه‌ها می‌وزد، بسیار مناسب می‌باشد. احتمالاً علت آن چنین است که جریان بادهای غربی که باد غالب منطقه می‌باشند از ورود بادهای سرد جلوگیری می‌کنند.

روز ۲۴ ماه اوت تغییرات شدیدی در شرایط آب و هوایی صورت گرفت. ابرهای تو در تو از دره بالا رفتند. بعدازظهر چند ساعت باران بارید و گرمای هوا از ۱۷ و نیم درجه بیشتر نشد. روزهای آخر اقامت ما همه روزه باران می‌بارید و این نمایانگر پایان تابستان و آغاز پائیز بود.

روز ۲۶ ماه اوت ساعت ۱۰ و نیم صبح، حدود ۵۰ پسر و صدها مرد در جاده روستا به راه افتادند. پیشاپیش آنها یک روحانی حرکت می‌کرد. در مقابل او مردی پرچمی در دست داشت که به خاطر باران، آن را در پارچه سیاه رنگی پیچیده بود. یک روحانی دیگر در حالی که چتری به دست داشت، در کنار مرد پرچمدار بود. گروه موسیقی شامل دو طبل و یک سنج‌زن در میان دسته، موسیقی می‌نواخت. آنها هماهنگ با نوحه‌خوانی یا بهتر است بگویم با فریاد دسته، ریتم یک‌نواخت عزاداری می‌نواختند. عزاداران با ریتم طبل و سنج دست‌های خود را به هم کوفته، به شانه و سینه خود ضربه زده و حسن، حسین می‌گفتند. گاهی هم ایستاده و صدائی شبیه فریاد از گلو خارج می‌کردند. ریتم حرکت برخلاف نوحه سرزنده بود. آنها تا نیمه به جلو خم شده و پاهای خود را به زمین می‌کشیدند. عزاداران به سمت کاخ شاه در حرکت بودند تا مراسم خود را در مقابل او انجام دهند. آن روز دهم ماه محرم و آخرین روز عزاداری بود. این مراسم به خاطر شکست آل علی در کربلا و شهادت امام حسین همه ساله به یاد او برگزار می‌شود.

از اولین روز ماه محرم و تمامی ماه بعد یعنی صفر در تأثرها و اماکن ویژه‌ای به نام تکیه، نمایش‌های سوگواری و تعزیه انجام می‌گیرد. ده روز اول مهم‌ترین روزهای این مراسم و روز دهم پراهمیت‌ترین روز این سوگواری است. در این روز در خیابان‌های شهرهای کشور به ویژه تهران، قم، مشهد، کربلا و تبریز گروه‌های عزاداری به راه می‌افتند. آنها از نظر تعصب و باورهای مذهبی چنان قوی می‌باشند که هیچ مراسم مذهبی دیگر قدرت برابری با آن را ندارد. دسته‌های طولانی مردان با صدای دلخراش، نام امام خود را فریاد زده و از خیابان‌ها عبور می‌کنند. آنها با قمه ضرباتی به سر خود می‌زنند. خون از سر و روی آنها جاری شده و لباس‌های آنان را خونین می‌کند. در این مراسم مذهبی سربازان شدیدتر از سایرین عمل می‌کنند. عزاداران چنان ضرباتی به خود می‌زنند که شاه گروه‌هایی را اعزام می‌کند تا آنها را زیر نظر گرفته و به وسیله‌ای جلوی ضربات شدید آنها را بگیرند زیرا بارها اتفاق افتاده که این ضربات و عفونت بعدی آنها باعث مرگ اشخاص شده است.

ملاها و روحانیون در این روزها از کثرت دعوت، وقت آزاد ندارند. در این ایام آنها حرکتی انجام می‌دهند که در سایر روزهای سال هرگز از آنها سر نمی‌زند و جزو رفتار

و طرز زندگی آنها نیست. مثلاً با الاغ‌های خود به سرعت می‌تازند و با هنگام حرکت پاهای خود را از عقب می‌کشند. علت شتاب آنان در این روزها این است که آنها می‌خواهند به مجالس بیشتری برسند زیرا در هر مجلس به آنها چند سکه طلا داده می‌شود. گفته می‌شود آنها با درآمد ماه محرم می‌توانند تمام سال زندگی کنند. حتی در اردو هم مراسم تعزیه برپا می‌شد. هر روز بین ساعت ۲ تا ۵ بعدازظهر در مقابل قصر شاه، بین ساعت ۵ و ۷ عصر در جلو چادر صدراعظم و در ساعات دیگر مقابل چادر اشخاص سرشناس دیگر مراسمی برقرار بود. متأسفانه به خاطر آنکه من در آن مجالس حضور نداشتم نمی‌توانم در مورد آنها مطلبی بیان کنم.

امروز پدیده جوی تازه‌ای را نظاره‌گر بودیم. صبح تا ساعت ۱۱ باران می‌بارید اما ساعت ۱۲ هوا اندکی باز شد. ما امیدوار بودیم هوا آفتابی باشد ولی مجدداً باران باریدن گرفت و شدت آن حتی از صبح هم شدیدتر شد. باران سیل‌آسا بارندگی‌های پاییزی مازندران را یادآوری می‌کرد. هوا کاملاً شبیه طوفان‌های دریای کاسپین بود. چادر ما در محل پستی در سرایشی قرار داشت. با سرعت دور چادر جوی‌هایی کندم تا آب داخل چادر نشود. جریان‌های باریک آب از همه طرف جاری بوده و خطر آن وجود داشت که آب، فرش چادر را خیس کند. ساعت ۱ قدری تگرگ بارید اما مجدداً تبدیل به باران شد. در مدت کوتاهی آب زلال رودخانه، گلی و جریان آن شدیدتر شد تا حدی که چادر اشخاصی را که نزدیک رود برپا بود، تهدید می‌کرد. تمام روز باران با باد شدید شمال‌غربی توأم بود اما ساعت ۴ مسیر باد، جنوب‌شرقی شد ولی از شدت باران کاسته نشد. بدون شک این ابرهای پر آب از دریای مازندران برخاسته و توسط بادهای شمالی به این منطقه آورده می‌شوند. بادهای شمالی پس از برخورد به کوه‌های البرز و رسیدن به دره‌های شرقی‌غربی، جهت خود را تغییر می‌دهند. به این ترتیب می‌توان بیان کرد که هم بادهای شمال‌غربی و هم بادهای جنوب‌شرقی، مقدار زیادی ابرهای باران‌زا با خود می‌آورند.

ساعت ۲ صدای وحشتناکی به گوش رسید. علت آن به زودی روشن شد و آن رانش زمین بود. در آن طرف دره در بالای کوه و حتی در مقابل چادر ما، توده قهوه‌ای رنگی دیده می‌شد که با صدای فراوان از طریق یک شکاف عمودی عمیق، به ته دره و داخل رودخانه می‌ریخت. توده بزرگ، از جنس خاک، ماسه و سنگ‌های بزرگ بود که با آب مخلوط شده، پله‌پله به پائین سرازیر می‌گشت. توده شنی به ته دره نزدیکتر می‌شد اما به خاطر فواصل کوتاه پله‌ماندها، سرعت آن زیاد نبود. این پدیده وحشتناک، نگرانی‌هایی در اردو پدید آورد. به ویژه اشخاصی که چادر آنها نزدیک رانش بود سراسیمه از چادرها بیرون دویده با فریاد، سایرین را خبر کردند. در نزدیکی محل رانش، حدود ۲۰ اسب بسته شده و توده گل و لای به آن سمت در حرکت بود. به جای حرکت دادن آنها به سمت دیگر و جمع کردن چادرهای نزدیک رودخانه، مردان سعی می‌کردند جلوی حرکت توده را با سنگ‌هایی گرفته و مسیر آن را منحرف کنند اما به خاطر فشار شدید آن موفق نمی‌شدند. رانش همچنان ادامه داشت اما پس از مدتی در کنار راهی در نزدیکی محل چرای اسب‌ها

خود به خود از حرکت باز ایستاد. اردو مجدداً آرام شد و مردان برای فرار از باران به داخل چادرها پناه بردند.

پس از نیم ساعت صدای مهیب دیگری برخاست که شدت آن حتی از صدای قبلی هم گوش‌خراش‌تر بود. مجدداً ریزش سنگ‌ها و ماسه‌های مخلوط با آب از همان شیار قبلی که حالا بزرگتر شده بودند، آغاز شد. این بار شدت آن به حدی بود که سنگ‌های بسیار بزرگ را هم با خود به پائین می‌ریخت.

توده جدید در نزدیکی جاده و محلی که رانش اول توقف کرده بود تمام پستی‌های زمین را پر کرد، به حجم آن افزوده شد و در محلی انباشته گشت. رفته‌رفته سطح رانش دوم گسترده‌تر می‌شد. بالاخره به نزدیکی چراگاه اسب‌ها رسید و مایه وحشت حیوانات شد. تعدادی از اسب‌ها خود را از قید و بند آزاد کرده و با شیشه‌های وحشتناک شروع به دویدن کردند. تعدادی هم به نزاع با هم پرداخته و توجهی به رانش نداشتند. به خاطر عمق کم گل و لای و شیب ملایم این محل، اسب‌ها موفق شدند با اندکی گیر کردن در گل و لای و مقداری تلاش، خود را نجات دهند. آنگاه ریزش به رود کرج رسید اما خسارات زیادی به بار نیاورد.

در نزدیکی برآمدگی سمت چپ، جویبار دیگری پدید آمد که از آب گل‌آلودی تشکیل می‌شد اما گل و لای آن کم بود. شن و ماسه‌فرو ریخته، تپه چین‌داری از شن و سنگ‌ریزه که بالای آن مسطح بود، ایجاد کرد. قطر لایه‌های زیرین بیشتر بوده و رفته‌رفته کمتر می‌شد و پله‌پله به نظر می‌رسید. آب بارانی که از آن شیار جاری بود مانند آبخاری به بالای مسطح آن می‌ریخت. این جویبار زرد رنگ پس از رسیدن به محل ریزش کوه و تپه پله‌پله که حدود ۳۰۰ متر ارتفاع داشت، در زیر آن غیب می‌شد. سپس از طرف دیگر آن بیرون آمده و در نهایت به رود کرج می‌ریخت. حالا عرض رود و جریان آب رود کرج بیشتر شده بود. آسمان در تمام مدت رعد و برق زده و می‌غرید. باران همچنان بدون توقف می‌بارید. وقتی به این شیار که آب از بالا تا دامنه کوه به صورت عمودی به روی تپه شنی و ماسه‌ای فرو می‌ریخت نگاه می‌کردم از قدرت این جویبارهای باریک در شگفت بودم. آدم با دیدن این پدیده، به قدرت فرسایش باد و باران که سالیان سال در این کوه‌ها فعال بوده‌اند، پی می‌برد و مشاهده می‌کند که تخریب باران‌های بهاری در مقابل باران‌های موسمی بسیار ناچیز است.

در شهرستانک همه ساله از اواخر ماه اوت، به مدت دو ماه باران شدیدی می‌بارد. قدرت فرسایش جویبارها به علت آب شدن برف قله‌ها در فصل بهار بیشتر است و تابستان‌ها هم ادامه می‌یابد. چون کوه‌ها خشک می‌باشند و اختلاف دمای گرم‌ترین و سردترین ساعات روز به ۳۰ درجه می‌رسد، سنگ‌ها ورقه‌ورقه می‌شوند. پس از پراکنده شدن آنها توسط باد، اکثر آنها در شیارهای کوه‌ها جمع می‌شوند. این عمل در طول تابستان ادامه پیدا می‌کند. با آغاز باران‌های پاییزی و عبور جویبارها از شیارها، این تراشه‌ها به پائین حمل می‌شوند. بالاخره باید از یک پدیده دیگر که در این روز رخ داد، نام ببرم. بارش باران در بالای

قله‌ها به خاطر سرمای هوا تبدیل به برف شد. تاج کوه‌ها سپیدپوش شده و می‌درخشید. روز بعد، از شهرستانک حرکت کرده و به سمت زرگنده به راه افتادیم. در طول مسیر، بارها از میان قسمت‌های برفی عبور کردیم. مراجعت بدون اتفاق خاصی انجام شد. مسیر برگشت همان مسیر رفت بود. شاه یک روز دیگر در اردو اقامت می‌کرد و سپس به سلطنت‌آباد مراجعت می‌نمود.

به این ترتیب سفر تابستانی کوهپایه‌های البرز به پایان رسید. وقتی به آن ایام فکر می‌کنم به یاد خاطره‌های خوب افتاده و از یادآوری آنها خوشحال می‌شوم. در آن ایام به تجربیات من خیلی اضافه شد و موفق شدم این قسمت از ایران را ببینم. ابتدا باید از شاه تشکر کنم که اجازه داد من در این سفرها به همراه او باشم. آنگاه نوبت تشکر از دکتر هی‌بهنت خان می‌رسد که با میهمان‌نوازی خاص و آغوش باز، هم میزبان من و هم یک همسفر خندان و دوست داشتنی بود.